

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، تابستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۸، ص ۱۹۷-۲۱۱

ملاحظات دربارہی کتاب

«تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)»

حسن حضرتی*

یکی از کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر درباره‌ی تاریخ اسلام به زیور طبع آراسته شده، اثر ارزشمند دکتر غلامحسین زرگری نژاد است که به همت انتشارات سمت در سال ۱۳۷۸ در ۶۸۷ صفحه منتشر شده است. تاکنون نقدهای متعددی درباره آن به چاپ رسیده که بیشتر ناظر به نقد شکلی و جزئی‌نگرانه بوده است. سعی نگارنده در این یادداشت بر این است تا روش و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مؤلف در این اثر را از نزدیک مورد توجه قرار دهد. با توجه به اینکه در این نوشته، هدف، تبیین ویژگیها و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری یک مورخ است؛ بنابراین در ابتدا تعریفی از مفهوم تاریخ‌نگاری ارائه شده، سپس پرسش‌هایی که برای فهم ویژگیها و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری یک مورخ لازم است فهرست گردیده و در ادامه محتوای کتاب مزبور با توجه به بعضی معیارهای پیش گفته مورد سنجش قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ اسلام، پیامبر ﷺ، تاریخ‌نگاری، تاریخ نقلی، تاریخ تحلیلی.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران.

تاریخ‌نگاری به عنوان یک معرفت‌درجه‌ی اول در ذیل علم تاریخ، ناظر به تعریف و تبیین یک موضوع دو وجهی است که یک وجه آن «مورخ» و وجه دیگر آن «اثر تاریخی مکتوب» به عنوان محصول فکر تاریخی مورخ است. بر این اساس، می‌توان تاریخ‌نگاری را تلاشی برای فهم اندیشه‌های تاریخی مورخ که در اثر تاریخی او به شکل مذکور و غیر مذکور تبلور یافته، دانست. مراد از «شکل مذکور» فهم چيستى رویکرد مورخ به ثبت تاریخ از حیث شکلی و قالبی است. این بخش در اثر مورخ به شکل ملموس و محسوس وجود دارد و به راحتی می‌توان به آن دست یافت. اما چون رویکرد اندیشه‌ای و تفسیری مورخ غالباً به صورت غیر محسوس در لایه‌های زیرین اثر مستور است، بنابراین با عبارت «غیر مذکور» از آن یاد شده است.

اما برای فهم تاریخ‌نگاری یک مورخ یا جریان تاریخ‌نگاری، باید پاسخ‌های قابل قبولی برای پرسش‌های زیر پیدا کرد:

۱. تعریف مورخ از تاریخ چیست؟
۲. رابطه‌ی تاریخ و فرا تاریخ نزد مورخ چیست؟
۳. واحد تاریخ نزد مورخ کدام است؟ فرهنگ، سیاست، و...؟
۴. آیا مورخ، امور منفرد، جزئی و پراکنده را به عنوان حیطه‌ی قلمرو تاریخ‌نگاری خود انتخاب کرده است یا امور عام را؟
۵. آیا مورخ میان پدیده‌ها و حوادث تاریخی یک رابطه‌ی علمی و قانونمند می‌بیند یا آنها را فاقد نظم و کاملاً تصادفی ارزیابی می‌کند؟
۶. رابطه‌ی شخصیت و تاریخ در نزد مورخ چیست؟
۷. آیا مورخ در مرکز تاریخ، انسان را می‌بیند یا خدا را؟
۸. مبنای تحول در نزد او چیست؟ آیا او قائل به اندیشه‌ی مشیت الهی در تاریخ است یا خیر؟

۹. پایگاه اجتماعی و گرایش‌های مذهبی و سیاسی مورخ چقدر در این امر تأثیر دارد؟

۱۰. از نظر مورخ چه رابطه‌ای بین علم تاریخ با علوم هم‌پیوند دیگر وجود دارد؟

در این نوشتار سعی شده است در حد امکان پاسخی برای این پرسشها با استناد به متن کتاب «تاریخ صدر اسلام» ارائه شود. البته ناگفته نماند که فهم جامع ویژگیهای تاریخ‌نگاری مؤلف محترم با مطالعه‌ی تمام آثار تاریخی چاپ شده‌ی ایشان حاصل می‌شود و بدون تردید این نوشته که تنها به یکی از آثار ایشان توجه نموده است، نمی‌تواند خصایص علمی وی را در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری بطور کامل تبیین نماید.

نویسنده‌ی محترم در پیشگفتاری که نوشته‌اند، این اثر را «نتیجه‌ی بیش از دو دهه مطالعه‌ی جدی و گسترده در تاریخ صدر اسلام» دانسته و تألیف آن را «با اندیشه‌ی ارائه‌ی یک بررسی تفصیلی از سیره‌ی نبوی و حوادث عصر نبوت» در سال ۱۳۶۸ پایه‌ریزی کرده‌اند که در نهایت، آن طرح تفصیلی «فعالاً به یک بررسی فشرده محدود گشته و تبدیل به کتاب حاضر گردیده است».^۱

از قرار معلوم، مؤلف «فصلی در نقد و بررسی منابع تحقیق و شیوه‌ی بررسی‌های علمی»^۲ تهیه کرده بودند که در آن «با توضیح روش پژوهش در این کتاب، روش و بینش ابن اسحاق در سیره‌نویسی»^۳ نقد شده بود. این فصل به دلیل نامشخصی حذف شده است. به گفته‌ی مؤلف «آن منبع [سیره‌ی ابن اسحاق] و منابع دست اول دیگر، بیشتر شرح غزوات و سرایاست و از آن منابع نمی‌توان به شناخت ساخت و بافت زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان در عصر مکی و خاصه در عصر مدنی که عصر تأسیس حکومت و دولت مدینه است، نایل شد».^۴ می‌توان گفت که حذف مبحث مهمی مانند «نقد تاریخ‌نگاری ابن اسحاق» به هر دلیلی که باشد، نارواست. چرا که به نظر می‌رسد یکی از دغدغه‌های اصلی مؤلف در این کتاب، تغلب بر سبک و روش ابن اسحاق در سیره‌نویسی است و در یک تلاش موفق سعی نموده است با ابطال

روش ابن اسحاق، طرحی نو در اندازد و به گونه‌ای دیگر و از منظری متفاوت، منظره‌ی تاریخ اسلام را ببیند. بدون تردید اگر خواننده‌ی کتاب، در ورود به بحث تاریخ اسلام، آن فصل مربوط به روش مؤلف را مطالعه می‌نمود، آمادگی بیشتری برای همراهی و همدلی با نویسنده پیدا می‌کرد.

باری این کتاب، با نثری سیال و دلنشین و با اتخاذ شیوه‌ی «بررسی کلیات»^۵ به سراغ موضوع رفته و در قالب یک روش و شیوه‌ی منسجم و منظم به تبیین و تحلیل حوادث و سوانح پرداخته است. نگارنده نیز در حد توان و فهم خود و با کمال تواضع سعی می‌کند، روش و ویژگیهای حاکم بر تاریخ‌نگاری ایشان را تبیین نماید:

۱. محقق تاریخ در هر پژوهشی همواره با دو عزمیت رو به رو است؛ از عزمیت نخست با عنوان فاکتولوژی* یاد می‌شود که رسیدن به کنه امر واقع است و در پژوهش‌های تاریخی با تبدیل داده*** به امر واقع*** صورت می‌گیرد. توضیح اینکه تمام گزارش‌های تاریخی که از طریق منابع در اختیار ما قرار می‌گیرند، در ابتدای امر چیزی بیش از یک یا تعدادی data نیستند. داده خبری است که صحت و سقم آن برای پژوهشگر تاریخ روشن نیست، اما آن خبر در منابع تاریخی ثبت شده است و به عنوان یک داده در اختیار ما قرار دارد. پس اولین قدم در هر پژوهش تاریخی تبدیل dataها به fact است. در عزمیت دوم که محقق تاریخ بعد از factology با آن روبه‌رو است، تجزیه و تحلیل (analysis) آن فاکت‌ها است که بایستی بر اساس یک چهارچوب نظری مشخص و با بهره‌گیری از یک نظریه، به آن رسید.

آنچه از مطالعه‌ی کتاب مورد نظر برمی‌آید، این است که نویسنده به هر دو عزمیت توجه جدی داشته؛ اما بدون تردید باید گفت که در فاکتولوژی، بیش از آنالیز موفق بوده است. این بدان معنا نیست که نویسنده در تحلیل ضعیف بوده، بلکه بدین معناست که در فاکتولوژی، خود

* factology.

** data.

*** fact.

را بسیار توانمند و مسلط نشان داده است؛ و به همین دلیل است که در این اثر، برخی از حوادث و وقایع تاریخ اسلام که جزء بدیهیات به شمار می‌رود، زیر سؤال رفته و باورهای غالب درباره‌ی آنها ابطال شده است.

تحلیل با تکیه بر عقل تاریخی، به تکرار، درباره‌ی حوادث مختلف، در این کتاب رخ نموده است. بالطبع، اثری که با نقد روش سیره‌نویسی ابن اسحاق شروع شده باشد و به دنبال «گشودن راهی به سوی یک بررسی متفاوت از تاریخ عصر نبوت (با تحلیل وقایع به جای گزارش آنها)»^۶ باشد، ناگزیر از توجه به تحلیل برای «عدول از چهارچوب قالب سیره‌نویسان اولیه» است. اما توجه مؤلف به تحلیل، از جنس توجه اسلاف او در سنت تاریخ‌نویسی اسلامی است. همان گونه که یعقوبی و مسعودی به تحلیل در تاریخ توجه نموده‌اند؛ یعنی تحلیلی که دارای خصلت «جزیره‌ای» و «گسست‌وار» بوده و ناظر به «اجزاء» تاریخ است، نه خود تاریخ. به عبارت دیگر، مؤلف در ارائه‌ی تحلیلی از تحولات موفق بوده، اما یک نگرش تحلیلی کلی‌نگرانه بر تمام کتاب حاکم نیست. به همین دلیل، می‌توان این کتاب را یک اثر مبتنی بر تاریخ نقلی منقح دانست تا یک اثر تحلیلی به معنای علمی آن.

با این حال یکی از تأکیدات مؤلف، برای رسیدن به یک فهم عمیق و دقیق از تحولات تاریخ اسلام استفاده از عقل تاریخی و عدم توقف در تاریخ نقلی است:

متأسفانه منابع سیره و تاریخ در تبیین این امر [علل تبدیل روش مدارای اولیه‌ی قریش با دعوت پیامبر به روش تند و سبانه] صراحت ندارد و حدّ نهایی اطلاعاتی که به دست می‌دهد این است که چون قریش با دعوت علنی پیامبر مواجه شدند به اتخاذ مواضع تند و خشن پرداختند. این منابع به پاسخ این پرسش نمی‌پردازد که قریش با چه درک متفاوتی از آیین پیامبر، خصوصاً «توحید»، به یکباره درک ساده‌انگارانه‌ی پیشین مبنی بر بی‌ضرر بودن تعالیم محمد ﷺ را وا نهادند و به روش مقابله‌ی جدی بعدی روی

آوردند؟ بی‌گمان، اگر معرفت تاریخی را در هر زمینه‌ای، به اسناد صریح متکی سازیم و یگانه راه دستیابی به حقایق گذشته را همان اسناد قلمداد کنیم، باید در همین نقطه پرسش متوقف شویم و از هر کاوش و تفحص فزون‌تری درگذریم، اما در صورتی که علاوه بر اسناد، یک راه دیگری برای حصول به معارف تاریخی را تحلیل و تدقیق داده‌های غیرمستقیم بدانیم و در جهت افزایش معرفت نسبت به مسائل مبهم، تعقل تاریخی را در مسیر دانش‌افزایی به کارگیریم، آنگاه نه تنها در مبدأ بسیاری از پرسش‌های به ظاهر بی‌پاسخ، به دلیل فقدان اسناد صریح متوقف نخواهیم شد، بلکه خواهیم توانست در پرتو تحلیل محتوای بسیاری از اخبار و اسنادی که رابطه‌ی مستقیم با موضوع ندارد و نیز در پرتو اسناد غیر مستقیم و اطلاعات مندمج در آنها، راه‌های جدیدی برای وصول به پاسخ‌های مطرح پیدا کنیم.^۷

فقره‌ی بالا طولانی بود، اما نقل آن برای فهم اندیشه‌ی مؤلف درباره‌ی جایگاه عقل تاریخی و چگونگی به کارگیری آن ضروری می‌نمود.

۲. ویژگی دوم این کتاب، پای‌بندی نویسنده به لوازم و ملزومات «تحلیل تاریخی» است. به این معنی که همواره کوشیده است مرز بین علم تاریخ و علم کلام را در حوزه‌ی روش حفظ کند. به نظر می‌رسد یک تعریف مشخص و روشنی از رابطه‌ی تاریخ با فرا تاریخ در نزد مؤلف وجود دارد؛ چرا که به این مسأله، هم در متن کتاب اعتراف نموده و هم در تحلیل‌های ارائه شده پای‌بند مانده است. او معتقد است، تاریخ اسلام در ابتدا «تاریخ» است و بعد «اسلام». بنابراین وارد شدن در این حوزه یعنی قدم گذاشتن در قلمرو یک علم با شأنی مستقل. برخی از نویسندگان، تاریخ اسلام را اول «اسلام» و بعد «تاریخ» می‌گیرند و با این پیش فرض غلط جرأت قلم‌زنی در عرصه‌ی تاریخ، بی‌هیچ تخصصی، پیدا می‌کنند چرا که آن را نه یک علم با روش مشخص بلکه برابر و همسنگ با قصه و داستان می‌گیرند و با آسان گرفتن مسأله کار

خود را تسهیل می‌کنند.

در حالی که از نظر نویسنده‌ی کتاب، تاریخ به عنوان یک علم دارای شأن مستقل و روش مشخصی است. بر این اساس، مؤلف سعی نموده است تمام رخدادهای تاریخ اسلام را تنها با کمک «روش تاریخی» تعلیل و تحلیل نماید:

تحلیل شخصیت محمد ﷺ و دست یافتن به زوایای روحی وی که در متن پلیدیها و جهالتها و رذایل جامعه‌ی جاهلی حجاز، به صورت نفسی مطمئنه و شایسته‌ی دیدار خدا و بعثت الهی در آمد، کاری دشوار و حتی با اطلاعات اندک عملاً محال است. تحلیل بی‌دغدغه این است که مانند بسیاری از ارادتمندان او، تمام ضرورت نفسانی و الهی محمد و راز و رمز تعالی و عصمت او را با دخالت مستقیم خداوند تفسیر کنیم. این تفسیر، تفسیری است گویا، اما آیا روا هم است؟ اگر آن را روا بدانیم شاید بوی نوعی جبر بدهد و دیگر برای اراده‌ای که در متن رذالتها، خود را تا «قاب قوسین او ادنی» بالا می‌کشد و مبعوث خدای جهان می‌گردد جایی باقی نماند. در حالی که اعجاز شخصیت یتیم عبدالله در این است که در متن جامعه‌ای که از آسمان و زمین‌اش فتنه و فروما یگی می‌بارید و همه‌ی فطرت‌های سالم را به کژئی، عدم تعادل و نابهنجاری می‌کشاند، او معجزه‌آسا توانست خود را از قعر همه‌ی روابط انحراف‌زا و ویرانگر شخصیت بیرون کشیده به عالی‌ترین درجات انسانی و الهی صعود کند.^۸

شاید به واسطه‌ی اتخاذ همین رویکرد تاریخی است که حوادث فرا تاریخی‌ای مانند معراج پیامبر در این کتاب مسکوت مانده، روشی که مسعودی هم در پیش گرفته است. او نیز توضیح واقعه‌ای مانند معراج را فراتر از توانایی‌های مورخین دانسته و با اذعان به این ناتوانی از کنار آن گذشته است.

بر این اساس، مؤلف سعی نموده است حتی برای روحیات و خصایص اخلاقی محمد ﷺ

هم علل و عوامل طبیعی پیدا کند و پیامبر را همانند یک انسان که موضوع تاریخ است، ببیند و هیچ تفاوتی بین او و دیگر انسان‌ها جز نزول وحی برای او قائل نشود. بر این مبنا می‌نویسد:

محمد در خانه‌ی ابوطالب کرامت و فضیلتی را که بسیاری از اعراب گم کرده بودند، باز شناخت، اما چه کسی می‌تواند انکار کند که اگر وی در نوجوانی به جای شبانی با قافله‌های تجاری مکه نیز همراه می‌شد و یا به جمع سوداگران حجاز می‌پیوست، باز هم می‌توانست نهال فضایل باطنی را آنگونه که در تنهایی شبانی پرورش داد، اعتلا بخشد. آدمی تا حدی تحت تأثیر محیط و شرایط پرورشی و تربیتی خودش است. در کودکی، پدر و مادر، سنتها، ارزشها و داوریها، خوب و بدها و همه‌ی شایسته‌ها و ناشایسته‌ها را بر آئینه وجود کودک نقش می‌کنند. در نوجوانی نیز تعاملات گوناگون اجتماعی، یافته‌های دوره‌ی کودکی را تعمیق می‌بخشد، تصحیح می‌کند و با آموخته‌های تازه‌ای در می‌آمیزد. علی القاعده، اگر محمد ﷺ با فرهنگ اشرافیت مکه، در جامعه‌ی سوداگران و یا شیوخ قبایل یا شاعران، دلالت و نظایر آنان مربوط می‌شد از آنها اثر می‌پذیرفت، اما او به شبانی پرداخت...^۹

با همه‌ی این اوصاف و علیرغم همه‌ی تلاشی که مؤلف در حفظ رویکرد علمی به سوژه از خود نشان می‌دهد، در مواقع و مواردی به شدت تحت تأثیر موضوع قرار گرفته و مریدوارانه درباره آن به قلم فرسایی می‌پردازد، البته این، مسأله‌ای نیست که حتی خود مؤلف بتواند آن را انکار کند:

در سراسر این نوشته سعی شده است تا به رغم عشق و احترام نویسنده به مقام والای نبوی، روش بررسی علمی تحت‌الشعاع آن ارادات قرار نگیرد، ولی اذعان می‌کنم که در لابه‌لای برخی از صفحات به جای یک مورخ بی‌طرف، یک ارادتمند مؤمن نیز بوده‌ام، اما سعی وافری داشته‌ام تا این جایگاه اعتقادی موجب مصادره به مطلوب نگردد.^{۱۰}

بی‌گمان، اگر این کتاب نه در دهه شصت، بلکه مثلاً در دهه‌ی اخیر نوشته می‌شد، رویکرد مریدوارانه‌ی مؤلف نسبت به موضوع، در مواردی که کاملاً عریان و رها شده می‌نماید، رنگ و لعاب علمی به خود می‌گرفت و از شدت صراحت آن کاسته می‌شد. البته، جای ایراد نیست، چرا که به گفته‌ی خود مؤلف، این کتاب محصول تأملات فکری زرگری نژاد جوان و عقیده‌گراست. فراموش نکنیم، او این کتاب را به یکی از شهدا «که در آغاز شباب از جبهه‌های موسیان به معراج عشق و شهادت رفت و جسم خویش را در گلستان شهدای بجنورد به جای گذاشت»^{۱۱} تقدیم نموده است.

۳. یکی دیگر از ویژگیهای برجسته‌ی کتاب مورد نظر، رعایت اصل «عدم احراز واقعیت به اتکای مرجعیت» است، خطایی که بسیاری از تاریخ‌نگاران دچار آن می‌شوند. غالب پژوهشگران را تصور بر این است که به وسیله‌ی استناد دادن به منابع و مآخذ پیشین، از هر گزارشی می‌توانند دفاع کنند. به عبارت دیگر، استدلال آنها برای اثبات صحت و سقم گزارش‌ها، ارجاع آن گزارش به منابع مورخان متقدم مانند طبری، یعقوبی، مسعودی و... است. این روش، مسبوق به یک تصور است و آن اینکه هر گزارش مستندی برابر با حقیقت تاریخی است. در حالی که در اثر مورد بحث روش بکار رفته بر عکس این است. به نظر می‌رسد، تصور ایشان بر این است که هر استنادی، نه تنها ما را به حقیقت نزدیک نمی‌کند، بلکه به اندازه‌ی یک واسطه از آن دور می‌نماید.

با این پیش‌فرض، مؤلف سعی نموده است به تمام گزارشهای موجود در منابع، به دیده‌ی انتقادی بنگرد و در قدم اول تمام آنها را نادرست انگارد، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. اتخاذ همین رویکرد انتقادی، باعث شده است که نویسنده محترم، بسیاری از بدیهیات و مسلمات تاریخ اسلام را مورد تردید قرار داده و نظریات و باورهای رایج درباره‌ی آنها را نقد و ابطال نماید که در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف) ص ۱۸۸؛ با طرح یازده دلیل عقلی و نقلی، داستان سفر اول پیامبر به شام و قصه‌ی ملاقات با بحیری مردود دانسته شده است.

ب) ص ۲۲۴ و ۲۲۵؛ نقد روایات مجعول درباره‌ی دلداری دادن ورقه بن نوفل به پیامبر، بعد از نازل شدن جبرئیل و اعلان رسالت پیامبر.

پ) ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ در پرتو تحلیل عقلانی و به یاری مطالعه‌ی تطبیقی، با ارائه‌ی سیزده دلیل عقلی و نقلی، گزارش ابن اسحاق و دیگر سیره نویسان درباره‌ی مأموریت نصرین حارث و عقبه بن ابی معیط برای اعزام به مدینه و گفت‌وگو با علمای یهود، رد شده است.

ت) ص ۲۷۳؛ مؤلف با ارائه‌ی هفت دلیل عقلی و نقلی درباره‌ی هجرت اول مسلمانان به حبشه، به نتایج متفاوت زیر رسیده است:

۱. مطالعه‌ی دقیق حبشه به منظور انتخاب آنجا به عنوان پایگاهی جهت تمرکز و استقرار جمعی از مسلمین انجام گرفته است.

۲. به منظور بررسی تمام جنبه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی، مسیر مکه - حبشه، صورت پذیرفت تا با مجموعه‌ی این بررسیها، امکان عمل به تکالیف اسلامی و استمرار تبلیغ، در شرایط بن‌بست کامل دعوت در مکه، فراهم گردد. به همین سبب بود که مهاجرین تنها دو ماه در حبشه ماندند و بازگشتند.

همین روش در بررسی مهاجرت دوم نیز صورت گرفته است.^{۱۲}

ث) ص ۲۸۰-۲۸۲؛ نفی فرضیه‌ی اخراج بنی‌هاشم از مکه در قضیه‌ی شعب ابی‌طالب و اثبات فرضیه‌ی اقدام پیامبر بر حضور یکپارچه‌ی بنی‌هاشم در شعب با وقوف کامل بر نتایج و کارکردهای مثبت آن.

ج) ص ۲۸۴-۲۸۶؛ با طرح هفت دلیل عقلی و نقلی داستان مشهور جویده شدن پیمان‌نامه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب به وسیله‌ی موریانه، رد

شده است.

ح) ص ۲۹۵-۲۹۶؛ مؤلف با طرح هشت پرسش، صحت گزارش ابن اسحاق درباره‌ی علل و چگونگی سفر پیامبر به طائف را مورد تردید قرار داده است.

۴. بسیاری از تاریخ‌نگاران، در گزارش‌ها و احیاناً تحلیل‌های تاریخی، دچار خطایی می‌شوند که اصطلاحاً از آن به «مغالطه‌ی کنه و وجه» یاد می‌شود. به این معنا که تمام علل و عوامل تأثیرگذار در یک رخداد تاریخی را مورد توجه قرار نداده و با رویکرد «تک سببی» به موضوع، یک عامل را برجسته نموده و به وجود و حضور دیگر عوامل احتمالی، بی‌اعتنایی نشان می‌دهند.

یکی از محاسن کار مؤلف در این کتاب، عدم مغالطه کنه و وجه است. این مسأله به خوبی در مثال‌هایی که برای بند ۳، آورده شده است، دیده می‌شود. بدین شکل که مؤلف در اثبات یا ردّ گزارشها از دلایل مختلف سخن به میان آورده و همچنین از رویکرد تک سببی به وقایع پرهیز نموده و سعی کرده است تا تمام عوامل تأثیرگذار درباره‌ی آن رخداد را کشف و تبیین نماید.

۵. یکی دیگر از ویژگیهای کتاب حاضر، تأثیرپذیری شدید مؤلف از قرآن به عنوان یک «متن تاریخی» است. آنگونه که خود مؤلف در جاهایی از کتاب یاد آور شده، اصرار زیادی بر تطبیق رخدادهای تاریخ اسلام و حتی تاریخ جزیره‌العرب قبل از بعثت، با محتوای آیات قرآنی داشته است.^{۱۳}

... تلاش و قصد اولیه آن بود که همه جاگزارشهای موجود در منابع اصلی را با

آیات قرآنی مقایسه کنیم، اما متأسفانه... آن قصد در همه جا تحقق نیافت.^{۱۴}

می‌توان گفت که در شیوه‌ی توجه به تاریخ نیز مؤلف، بیش از آنکه متأثر از سنت تاریخ‌نگاری مسلمانان در تمدن اسلامی باشد، از سبک تاریخی قرآن تأثیر پذیرفته است.

توضیح آنکه رویکرد قرآن به تاریخ، عقلانی و همراه با تفکر است و به همین علت بعد از هر گزارش تاریخی با عباراتی مانند «افلا یعقلون»، «افلا یتفکرون»، روبه‌رو می‌شویم. به عبارت دیگر، ما در قرآن با حداقل توجه به توصیف روبه‌رو هستیم و بلافاصله به نتیجه‌گیری و تحلیل و تفکر درباره‌ی رخدادها می‌رسیم که با تأکید همراه است. برای نمونه می‌توان به داستان اصحاب کهف در قرآن اشاره نمود که خداوند بدون این‌که تعداد اصحاب کهف را روشن نماید، عبور می‌کند و خواننده را به نتیجه‌گیری و تأمل وا می‌دارد. به نظر می‌رسد رویکرد اندیشه‌ای و عقلانی مؤلف بی‌تأثیر از سبک تاریخی قرآن نباشد.

۶. آنچه از مطالعه‌ی کتاب برمی‌آید، این است که واحد تاریخ در نزد مؤلف تنها «سیاست» نیست. بلکه تحولات اقتصادی و اجتماعی نیز مورد توجه او بوده است. اگر چه منابع از این لحاظ اطلاعات زیادی را در اختیار قرار نمی‌دهند و اتفاقاً یکی از دلخوریهای مؤلف از ابن اسحاق به همین نگاه مثله‌ای او به تاریخ که تنها تحولات سیاسی را در آن دیده است، برمی‌گردد؛ با این حال، سعی نموده است تا حد ممکن، تحولات اقتصادی و اجتماعی دوره‌ی پیامبر را مورد عنایت قرار دهد. بر همین اساس، در تحلیل ساختار اقتصادی جامعه‌ی مدینه، اقشار و گروههای اجتماعی‌ای مانند: ثروتمندان و توانگران مسلمان، اصناف و فروشندگان، زمینداران و کشاورزان، فقرا و مساکین و یتیمان و بردگان^{۱۵} مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند.

۷. استفاده از علوم هم‌پیوند با علم تاریخ در تحلیل سوانح تاریخی، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، قوت زیادی گرفت. از طرفی، علم روان‌شناسی به واسطه‌ی ظهور شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذاری مانند هیتلر و موسولینی در اروپا بطور ویژه مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفت. در فرانسه، مکتب روان‌شناسی تاریخی‌ای به وجود آمد که بعدها به وسیله‌ی کسانی مانند ژ. میرسون و ژ. پ. ورنال رهبری می‌شد که البته تا حد زیادی تحت تأثیر مارکسیسم قرار داشت. در این میان محققان تاریخی برجسته‌ای نیز مانند ر. ماندرو در فرانسه ظهور کردند که

با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی، تاریخ فرانسه در قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم را مورد بررسی قرار داده و روحیات روانی مردم فرانسه را در آن دوره با وضعیت روانی آنها در قرن بیستم مقایسه نموده و به نتایج قابل توجهی دست یافتند.

بعدها در اروپا و آمریکا، آثار تاریخی زیادی با رویکرد روان‌شناختی، درباره‌ی شخصیت‌های بزرگ تاریخ مانند ناپلئون، هیتلر، روبسپیر، دانتون و... نوشته شد که البته نتایج درخشانی را هم به همراه داشت و زوایای پنهانی را که به وسیله‌ی مورخان روشن نشده بود، آشکار ساخت.

در کشور ما، هنوز توجه و استفاده از علوم هم‌پیوند، در تحلیلهای تاریخی چندان جا نیفتاده است، اما می‌توان گفت که در حال آغازیدن است. بدون تردید، استفاده از روان‌شناسی، می‌تواند کمک زیادی برای ارائه‌ی تحلیل‌های درست و دقیق از شخصیت‌هایی مانند نادر، آغامحمدخان قاجار، فتحعلی شاه و حتی کسانی مانند آصف الحکماء و یا پزشک احمدی و... بنماید.

نویسنده‌ی محترم از آن دسته مورخانی است که به علم روان‌شناسی به عنوان یک علم کمکی برای شناخت تاریخ توجه زیادی از خود نشان داده‌اند. مؤلف در کتاب «تاریخ صدر اسلام» نیز این گرایش خود را به گونه‌ای نشان داده و با استفاده از اطلاعات روان‌شناختی، تفسیر پاتولوژیک از شخصیت پیامبر را که به وسیله‌ی «گلدزیهر» در کتاب «درسهای درباره‌ی اسلام» مطرح شده، نقد و رد نموده است.^{۱۶}

به نظر می‌رسد، برخی از مباحث و موضوعات مطرح شده در کتاب حاضر قبل از اینکه به نتیجه و جمع‌بندی نهایی برسد، نیمه تمام رها شده است که در پایان این نوشتار به آنها اشاره می‌شود:

۱. ص ۱۴۵؛ مؤلف در بحث حنفاء و ارائه‌ی تعریفی از آنها، آورده است:

بهترین تعریف از حنفاء این است که آنان کسانی بودند که اعتقاد داشتند بت پرستی، دینی شایسته‌ی پیروی نیست، ولی چون آیینی معقول و شایسته‌ی پیروی نیز نمی‌یافتند، لاجرم از بت پرستی به بقایای موجود آیین ابراهیمی گرویدند و بر خود نام حنفاء گذاشتند.

بعد در ادامه آمده است:

پس از ظهور اسلام، همان افراد معدودی نیز که خود را حنیف می‌شمردند و بعثت

پیامبر را درک کردند، به اسلام ایمان نیاوردند.^{۱۷}

با آن تعریفی که از حنفاء ارائه شده، قاعدتاً باید نخستین گروندگان به اسلام حنفاء می‌بودند؛ در حالی که به اذعان مؤلف هیچ اقبالی از سوی آنها به دعوت پیامبر نشان داده نشده است. پس مشکل کجاست؟ یا آن تعریف از حنفاء صحیح نیست یا این عدم استقبال. تصور نگارنده بر این است که مؤلف محترم تعریف نهایی خود را از حنفاء و وجود تاریخی آنها ارائه نکرده و به همین علت صدر و ذیل کلامشان دچار تناقض شده است.

۲. ص ۱۸۰؛ نویسنده‌ی محترم در این صفحه ماجرای شق صدر را بی‌اساس و افسانه‌آمیز دانسته؛ اما ادله‌ی خود را در این باره نیاورده است.

۳. ص ۵۲۱؛ در این صفحه عنوان شده است: «در باب محتوای برخی از پاسخ‌های ثبت شده به حضرت رسول [از سوی پادشاهان بزرگ آن روزگار] جای نقادی جدی وجود دارد که برای رعایت اختصار از آن در می‌گذریم.» چرا از موضوع به این مهمی به بهانه‌ی «رعایت اختصار» عبور شده است؟

در پایان مطالعه اثر حاضر را برای پژوهشگران تاریخ اسلام توصیه می‌کنیم.

پی نوشت‌ها:

۱. پیشگفتار کتاب، ص ۲.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. مؤلف، امور منفرد، جزئی و پراکنده را به عنوان حیطه‌ی قلمرو تاریخ‌نگاری خود انتخاب نکرده است.
۶. پیشگفتار کتاب، ص ۳.
۷. متن کتاب، ص ۲۴۴.
۸. متن کتاب، ص ۱۸۲.
۹. متن کتاب، ص ۱۸۳.
۱۰. پیشگفتار کتاب، ص ۳.
۱۱. متن کتاب، ص [یازده].
۱۲. متن کتاب، ص ۲۷۳، ۲۷۸.
۱۳. برای نمونه ر.ک: صفحات ۴۰ تا ۴۱، که جنگ احد با تأکید بر آیات قرآنی گزارش و تحلیل شده است.
۱۴. متن کتاب، ص ۳.
۱۵. متن کتاب، ص
۱۶. متن کتاب، ص ۲۱۱.
۱۷. متن کتاب، ص ۱۴۵، ۲۰۵.